



14 اگست 2015

داکتر سید عبدالله کاظم

## نظر اندازی در لابلای واقعیت های تاریخی

### مطالبی از کتاب خاطرات دگر جنرال عبدالرزاق خان

#### پیشگفتار:

در مقاله قبلی تحت عنوان "داؤد خان و اردو" هم مطالبی را در پیشگفتار گنجانیدم و این بار میخواهم به یکی دو مطلب دیگر اشاره کنم، از جمله یکی اینکه چرا به بررسی دو اثر مهم دو جنرال افغان در مورد رویدادهای مهم تاریخ معاصر کشور پرداختم؟ دلیلش یکی این بود که از یکطرف برخدمات براننده محمد داؤد خان در انکشاف و اعتلای اردوی افغانستان بطور کل روشنی اندازم و دیگر اینکه دوشخصیت را انتخاب کردم که یکی در زمان جمهوری محمد داؤد خان جنرال برحال و رئیس تشکیلات اردو بود و دیگرش با دوستی و همکاری های دیرینه با او، متأسفانه در اثر اتهام وارده مبنی بر اشتراک در یک کودتا علیه رژیم به حبس عمری محکوم گردید و مدتی را در زندان گذراند.

آنچه از محتوای نوشته ها و بیانات این دو شخصیت با عبارات مختلف آشکار میشود، هر دو در بسا موارد هم نظر اند و هر دو دست نامرئی روسها را که بیشتر از آستین داکتر حسن شرق و رفقای پرچمی او برآمده بود و در گرداندگی بسا وقایع نقش داشت، مورد تائید قرار میدهند و هر دو بر یک تعداد همکاران محمد داؤد خان مشکوک اند که آنها به نحوی مستقیم و یا غیر مستقیم تحت تأثیر جناح خلق و پرچم بوده و محمد داؤد خان یا از این ارتباطات قبلاً آگاه بوده و یا بعداً آگاه شده، ولی بهرحال میخواسته نخست به کمک آنها کودتا را به ثمر رساند و بعد قدم بقدم آنها را از حلقه بیرون و درحاشیه قرار دهد. علاوه بر این هر دو هم نظر اند که ماده 24 قانون اساسی 1343 و محروم ساختن داؤد خان از فعالیت آزاد سیاسی، انگیزه عمده اقدامات بعدی او بوده و هر دو به این نظر اند که داؤد خان در ده سال بیکاری در راه رسیدن به هدف خود یعنی تغییر نظام بطور غیرمستقیم فعالیت میکرد است و نیز هر دو هم نظر اند که در دهه قانون اساسی پادشاه افغانستان قاطعانه در امور دولت دست می زد و نیز سردار عبدالولی را در برابر محمد داؤد خان تقویه میکرد. هر دو بر توشیح نکردن قانون احزاب از طرف پادشاه انگشت انتقاد می گذارند و معتقد که همین خلا موجب شد تا احزاب مختلف مثل سمارق از زمین سبز کنند و علیه رژیم موفق گیرند که در اثر آن نظم عمومی با راه اندازی هر روزه مظاهرات برهم بخورد. هر دو داخل شدن عناصر وابسته به جناح چپ (خلق و پرچم) را در مقامات حساس نظامی و ملکی حتی به سوبه وزرا و تخریب رژیم شاهی از درون یکی از عوامل مهم بی ثباتی در دهه قانون اساسی می شمارند. البته بعضی تفاوت های کوچک در ابراز نظر هر دو نیز دیده میشود که طبیعی است.

مسلم است که وقتی ابراز نظر دو شخصیت وارد در قضایای تاریخ معاصر کشور که بصورت جداگانه به قید تحریر در آمده اند، ولو در کتگوری اسناد تاریخی معتبر "درجه دوم" قرار میگیرند، اما بادر نظر داشت مقاصد اشخاص و منابع تهیه کننده آن میتوان به آن اعتبار بیشتر داد؛ به عبارت دیگر ابراز نظر های منفی شخصیکه از رویداد صدمه دیده است، از ارزش استنادی کمتر برخوردار میگردد به مقایسه کسانی که از رویداد صدمه دیده و اما از ابراز نظر منفی

د پانو شمیره: له 1 تر 7

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

يادونه: دليکني د ليکنيزي بڼي پاروالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په ځير و لولئ

بروی عقده خودداری کرده و میکوشد نظرش آفاقی باشد. البته ما کسانی هم داریم که خاطرات و چشم دیدهای خود را یا به منظور برخ کشیدن حق و ناحق خدمات خود می نویسند و یا به نحوی میخواهند در قصور و کوتاهی های وظیفوی، خود را برأت دهند. بهرحال این وظیفه بسیار مهم یک محقق تاریخ است تا با درنظرداشت موقف خاطره نویسان، به ارزیابی نظریات شان پرداخته و به آن استناد کند و هرگاه یک نظر از دوسه منبع مختلف تأیید میشود، خودبخود به اعتبار آن به حیث سند تاریخی می افزاید.

در این پیشگفتار میخواهم به یک موضوع ضمنی اشاره کنم که بعضی از محترمان تأکید برآن دارند که چون اوضاع جاری کشور بسیار وخیم است، بهتر خواهد بود از بحث های تاریخی در این موقع صرف نظر شود و بررسی ها و نوشته ها بیشتر به مشکلات موجود متمرکز گردد. دراین مورد اینجانب از سالهاست که رسالت خود را انجام داده ام، ولی در این خزان زندگی میخواهم به بررسی و روشنگری واقعات تاریخ معاصر بپردازم و نمیخواهم تجارب و اندیشه های خود را در این مسائل با خود زیر خاک ببرم. جای شکر است که اکنون جوانان با دانش و فضیلت ما در داخل و خارج کشور به بررسی های بسیار مفید و با ارزش روی مسائل جاری بسیار بهتر از من می پردازند. با تقدیم این عریض بر میگردم به اصل موضوع که درج عنوان این مقاله است:

### نگاه مختصر به معرفی مؤلف کتاب "افغانستان در جریان زندگی من":

دگر جنرال عبدالرزاق خان (پسر کفتان احمد علی خان و نوه جرنیل میر عطا خان، متولد در چهاردهی کابل در 23 حمل 1291 ش - مطابق 12 اپریل 1912)، سابق قوماندان عمومی قوای هوایی و مدافع هوایی افغانستان، دوست و همکار دیرینه محمد داؤد خان یکی از شخصیت های سرشناس اردوی افغانستان که تقریباً 4 دهه عمر خود را صادقانه در راه خدمت به وطن بخصوص در اعتلا و انکشاف قوای هوایی کشور گذرانید، یکی از نیک نام ترین شخصیت های امرنظامی کشور محسوب میشود. او در آغاز دوره جمهوری محمد داؤد خان به اتهام اشتراک در کودتای مسمی به "میوندوال" بازداشت گردید و برطبق فیصله محکمه به حبس طویل محکوم شد و پس از تقریباً هفت سال در جمع همه زندانی ها زیر نام گویا "عفو عمومی" در اوائل فبروری 1980 پس از تهاجم قوای شوروی به افغانستان از زندان پلچرخ آزاد گردید.

او در سالهای اخیر زندگی، هنگامیکه در شهر "فیر فکس" (ایالات ویرجینیا - اضلاع متحده امریکا) به حیث مهاجر بسر می برد و نظر به ضعف جسمانی توانائی نوشتن را نداشت، به توصیه دوستان به ضبط خاطرات خود در چند کاست آدیوئی پرداخت که بعد از وفاتش (16 سپتمبر 2001 به عمر 87 سالگی در آن شهر) گفته های مرحومی به قید قلم آمد و درج کتاب خاطراتش شد. این کتاب تحت عنوان "افغانستان در جریان زندگی من" به همکاری آقای فیض الله فیاض و با ایزاد یک تقریظ از جانب پوهاند محمد موسی معروفی (دامادش) در 181 صفحه در سال 1384 بوسیله "مطبعه صنعتی شوخک" در کابل به چاپ رسید.

مؤلف درباره رسالت نوشتن خاطرات در مقدمه کتاب چنین می گوید: «تاریخ ملت ها تاریخ اجرات بزرگ است؛ دانستن تاریخ یک مملکت وقتی بخوبی درک شده میتواند که هرکس، چه به سویه بزرگ باشد و یا کوچک، ولی در آن سهم داشته باشد، برداشتهای عینی خود را در چوکات وقایع عمومی کشور با مردم خود شریک سازد، تا نسل های آینده یک ذخیره خوب برای دانستن تاریخ خود داشته باشند.» او می افزاید: «البته من فقط یک صاحب منصبی بودم که ساحة مسئولیت من محدود به قوای هوایی و مدافع هوایی بود. سهم من در تعیین سرنوشت سیاسی و اقتصادی کشور کاملاً ناچیز و به ساحة نظامی محدود بود. ولی این محدودیت صلاحیت، اندازه مسئولیت مرا در مقابل مردم افغانستان به هیچ صورت تقلیل نمیدهد. روی همین احساس مسئولیت است که میخواهم از طریق نوشتن این خاطرات با شما راز و نیاز کنم و حقایق را طوریکه من مشاهده و احساس کرده ام، در اختیار شما عزیزان بگذارم. متأسفانه این خاطرات در عالم مهاجرت و زمان و شرایطی در رشته تحریر در می آید که هیچ گونه اسناد تحریری نزد من موجود نیست.»

د پانو شمیره: له 2 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بڼې پاروالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په څیر و لولئ

### شناخت نویسنده مقاله با مؤلف کتاب:

اینجانب برای بار اول جناب دگر جنرال عبدالرزاق خان را در سال 1343 هنگامی ملاقات کردم که یک مشکل کوچک بین دهقانهای ما و ایشان در زمین های همجوار ما در "شکرده" روی حقایبه پیدا شده بود و پدر مرحومم از من تقاضا کرد تا موضوع را با دگر جنرال صاحب در میان بگذارم. روز بعد حوالی عصر به منزل ایشان رفتم و با نوشتن یک کاغذ و معرفی خود، خواهش ملاقات کردم. با لطف فراوان مرا پذیرفتند و فرمودند که به ناظر خود هدایت میدهند. از آن به بعد ایشان را دیگر ندیدم و اما هنگامیکه با جمعی از استادان پوهنتون پس از کودتای ثور (در اواخر سرطان 1357) در محبس پلچرخ زردانی بودم، یکی از روزهای اواسط ماه عقرب شنیده شد که یک عده زندانی های مربوط به کودتای مسما به "میوندوال شهید" را از زندان دیگر به عمارت ما (زندان نمبر یک) انتقال داده اند.

هنگامیکه صبح وقت برای گرفتن وضو به صحن حویلی عقبی عمارت برآمدم، جائیکه یگانه محل هوای آزاد برای زندانی ها بود، چشمم به تعدادی جدید الورد افتاد که در یک خط کمی دور از دیگران در حال قدم زدن بودند و در بین ما و آنها چند پولیس مؤظف مانع تماس با آنها می شدند. در این میان چشمم به مرد مؤقر و مسن تر از دیگران افتاد که با متانت قدم میزد و پوستین دراز روی شانه هایش بود؛ خوب متوجه شدم و دریافتم که این مرد همان دگر جنرال عبدالرزاق خان قوماندان هوایی است که سالها قبل او را در منزلش ملاقات کرده بودم. از دور به همه آنها سری برسم احترام شور دادم و میخواستم دنبال کار خود بروم که ناگهان دیدم شخصی از صف نوواردان به شدت از مانع پولیس ها عبور کرد و بیکی از محبوسین بنای حمله گذاشت و با صدای بلند به دو و دشنام پرداخت و داد میزد که تو خاین را که اکنون هردو در زندان هستیم، به جزای اعمالت میرسانم. این شخص همان حاجی فقیر محمد وکیل جلال آباد بود که به اتهام اشتراک در کودتای "میوندوال" به حبس دوام محکوم شده بود و طرف مقابلش صاحب منصب پولیس محمد صدیق واحدی وردک یکی از مستنطقین حاجی فقیر بود که حین تحقیق او را زجر داده بود، ولی پولیس های حاضر صحن حویلی همه دویند و مانع برخورد فزیکتی او شدند. بهر حال روز های بعد این مشکل رفع شد و یکی دو هفته بعد این گروه را در منزل دوم غربی که ما را نیز قبل از آمدن آنها از منزل اول شرقی به آنجا انتقال داده بودند، جا دادند و به این ترتیب با آنها در یک دهلیز قرار گرفتیم. در مدت زندان که ماه ها طول کشید، به تدریج تماس ها زیاد شد و با ملاحظه شناخت قبلی، دریچه صحبت ها از هر طرف آغاز گردید.

دیدار بعدی من با دگر جنرال صاحب دو سه بار پس از رهائی از زندان در مهاجرت در شهر مسکونی شان "فیر فکس" صورت گرفت و ضمن صحبت از خاطره های گذشته، برایم مژده دادند که ضبط خاطرات خود را به روی کاست آغاز کرده اند تا بعداً به قلم آورده شود. کتاب خاطرات شان در 1384 (2005) یعنی چهار سال بعد از وفات مرحومی در کابل به چاپ رسید و یک نسخه آن از طرف دوست عزیزم آقای عبدالله رزاق پسر مرحومی برایم اهدا گردید که اینک از ورای آن مطالب مهم و تاریخی، بخصوص در رابطه با همکاریهای دوستانه و دیرینه ایشان را با شهید محمد داؤد خان و نیز عاقبت آن دوستی و همکاریها را که چگونه دفعتهاً بوسیله دستهای نامرئی به فضای بی اعتمادی تبدیل شد و جای خود را به تغییر حالت داد، در این نوشته بطور پیم در چند قسمت خدمت علاقمندان تاریخ معاصر کشور تقدیم میدارم:

### محتویات کتاب:

کتاب خاطرات دگر جنرال عبدالرزاق خان تحت عنوان "افغانستان در جریان زندگی من" در پنج فصل که هر فصل یک دوره خاص زندگی او را احتوا میکند، تقسیم شده است: فصل اول از مکتب تا ختم دوره تحصیلات، مشتمل بر معرفی مختصر خانوادگی، رفتن به مکتب و اینکه چگونه علاقمند به شمول در قوای هوایی کشور شد و برای تحصیل "پیلوتی" در زمان سلطنت اعلیحضرت شاه امان الله غازی با یک گروه به ایتالیا اعزام گردید و همچنان گزارشات زمان تحصیل و برگشت بوطن که مصادف با دوره 9 ماهه امیر حبیب الله کلکانی بود، همه در مجموع موضوعات دلچسپ را در بر

د پانو شمیره: له 3 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پاروالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو لمخې په څیر و لولئ

دارد که شمه از تاریخ و سرگذشت را با آب و تاب خاص بیان میکند. فصل دوم دوره طولانی تقریباً چهار دهه خدمت او را از تولى مشرى تا دگر جنرالى احتوا میکند که بیشترین قسمت کتاب را تشکیل میدهد. در فصل سوم شرحى دارد از کودتای 26 سرطان تا کودتای 7 ثور که بیشتر به دوره باز داشت و قسمتى از ایام زندان او اختصاص یافته و در فصل چهارم و پنجم موضوعات مربوط به کودتای 7 ثور و یک ارزیابی کلی اوضاع کشور در آنوقت مورد بحث قرار گرفته است. در این مقاله سعی بر آنست تا بیشتر روی موضوعاتی مکت شود که از نظر تاریخی اهمیت بیشتر دارند.

### ملاقات با امیر حبیب الله کلکانی:

در جریان سفر برگشت از ایتالیا به افغانستان، خاصاً هنگامیکه او و گروه شان در پشاور رسیدند، از اوضاع وطن مطلع شدند به اینگونه که می نویسد: «ما در پشاور به یک حالت عجیبی برخوردیم: در کابل حبیب الله کلکانی پادشاهی میکرد و جنرال نادرخان در جنوبی بود. به جنرال نادرخان نوشته کردیم که با ما موافقه کند تا بیائیم و در عقب جبهه همراه شان کمک کنیم. پس بما احوال دادند که چند روز صبر کنید، عنقریب ما کابل را میگیریم. اما این مدت طولانی شده رفت و کدام نتیجه بدست نیامد.» تصمیم بر آن شد که یک تعداد به کابل برویم و یک تعداد در پشاور منتظر باشن؛ راه پشاور- کابل در اثر جنگها بسته بود، از راه کویته به قندهار رفتیم و به کمک قوماندان آنجا به معیت یک «کرنیل خود مختار» که روانه کابل بود، ذریعه لاری به کابل رسیدیم.»

او در ادامه می افزاید: «در کابل جشن استقلال را تجلیل میکردند، کرنیل ما را نزد قوماندان هوایی "ابو محمد خان" برد و او گفت که شما باید وزیر دربار و امیر صاحب را ببینید. روز دیگر قرار شد بساعت یک بجه بعد از ظهر در منار "علم و جهل" به معیت قوماندان هوایی به دیدار وزیر دربار "شیرجان خان" رفتیم و او از امیر برای ما وقت گرفت و پس از ساعتی به حضور امیر در کمپ مخصوص او رفتیم بعد از رسم احترام وزیر دربار گفت: "امیر صاحب! همین جوانان را که می بینید، اینها بوقت امان الله خان رفته بودند برای تحصیل به فرانسه و ایتالیا و حالا فارغ تحصیل بوطن آمدند. امروز چون جشن بود، آمدند شما را از نزدیک ببینند و تبریک بگویند." عبدالرزاق خان می نویسد: «وی [امیر] یک کلاه فرص و لنگی به سر، چین خامک دوزی و پیراهن خامک دوزی و تنبان به تن داشت و با دیدن ما گفت: "امان الله خان خوب آدم بود، وزیر دربار چشم [مقصدش جشن بود] است، به این ها صد صد روپیه بتی." وزیر دربار ازین بانکنوت های اول که به چلند افتاده بود و در وقت امانی طبع شده و اما در وقت حبیب الله کلکانی آنرا یک مهر زده بودند، صد صد روپیه [آنوقت افغانی نامیده می شد] به ما داد. بعد ازین ملاقات رفتیم به منطقه جشن، هنوز جابجا نشده بودیم که دیدیم امیر حبیب الله بالای یک اسب بسیار نلغه سوار است و در عقبش همان شایان که محافظانش بودند، وی را مشایعت میکنند. مردم کابل که وی را میدیدند صدا میکردند که: "تخت و بخت ات برقرار پادشاه اسلام!" امیر حبیب الله خان می گفت: "جانک تان جور، جانک تان جور."»

او می افزاید: «بعد از این دیدار به ما دوماه رخصتی داده شد، پیش از اینکه دو ماه طی شود، من یکروز به میدان هوایی [وزیر اکبر خان مینه موجود] رفتم و طیاره های "لیبرتی" را دیدم که از سابق مانده بود، ولی بسیار کهنه شده و از مود افتاده بود... وقتیکه طیاره ها را چالان میکردند، چالان نمی شد... بالاخره بعد از چند دقیقه طیاره چالان شد و اعلانات بسیار مهم را بردند به طرف جنوبی تا جائیکه لازم بود پرتاب کنند. ما شنیدیم که اعلانات می گفت: کسانی که جنرال نادرخان را زنده بیاورد، پنجاه هزار افغانی و اگر سرش را بیاورد سی هزار افغانی و اگر برادر هایش را زنده یا مرده بیاورد سی هزار افغانی برایش انعام داده میشود.»

او می نگارد که: «دو سه هفته بعد شاه ولی خان با قوای معیتی در حواشی کابل رسید و در اثر فیر توپ، جبهه خانه ارگ منفجر شد و امیر حبیب الله با یاران خود از ارگ فرار و بطرف شمالی رفتند. قوای شاه ولیخان که بیشتر شان از قوم مسعود بودند، داخل ارگ شدند و تا که توانستند داری امیر ارگ را به چور و چپاول بردند و حتی خزانه های را که در آنها یک مقدار طلا و پول باقیمانده بود، با خود بردند؛ قالین های کلان را که یکنفر با خود برده نمی توانست، چند تکه کرده به پشت خود بار کرده و بردند...»

د پانو شمیره: له 4 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د ليکنيزي بني پاروالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په څير و لولۍ

### چگونگی اخذ بیعت برای سپه سالار محمد نادرخان:

عبدالرزاق خان در مورد اینکه چگونه سپه سالار محمد نادر خان به پادشاهی رسید، چشم دید خود را در سلام خانه ارگ چنین بیان میکند: «بعد از اشغال کابل توسط قوای مارشال شاه ولی خان [بعداً مارشال]، سپه سالار محمد نادرخان [از چهلستون - حومه کابل] به کابل تشریف آوردند. بروز تشریف آوری شان یک عده مامورین اسبق ملکی و عسکری و یک تعداد سرشناسان و یک تعداد مردم جنوبی به سلام خانه [سالون بزرگ در داخل ارگ که در زمان امیر عبدالرحمن خان برای محافل بزرگ دربار اعمار شده بود و تاهنوز هم پایرجاست] گردهم آمدند و منتظر تشریف آوری وی شدند. بعد از چندی تخمین ساعت یازده بجه سپه سالار نادرخان با دو برادر شان مارشال شاه ولی خان و جنرال شاه محمود خان و همچنان محمد گل خان مومند و الله نواز خان سپه سالار داخل شدند و محمد نادرخان لباس ملکی به تن داشت و کرتی اش به طرز عسکری چهار جیبه و برجست و موزه بپا داشتند، بر سر خود لنگی خاکی زده بود. مارشال شاه ولیخان و جنرال شاه محمود خان لباس های خاکی پوشیده بودند با چکمه های جاجی که بالای چکمه قطارها به کمر و شانه داشتند. لباس خاکی، چیلی، کلاه و لنگی به سر داشتند؛ محمد گل خان لباس وطنی و الله نواز خان لباس ملکی در برداشت. مردم چک چک کرده بعد از آن سپه سالار محمد نادر خان فرمودند که: "وظیفه من بود که آنهائی را که تاج و تخت افغانستان را غصب کرده بودند، از قدرت براندازم و چنانچه انداختم. حالا وظیفه شما مردم است که پادشاه خود را انتخاب کنید."»

او در ادامه می نویسد: «پس از این گفتار فیض محمد خان زکریا و غلام محمد خان وردک به وکالت حاضرین گفت که: "همه ما، شما را به پادشاهی خود قبول کردیم."، سپه سالار نادر خان فرمود که: "شما فکر کنید امان الله خان هم موجود است و دیگر اشخاص هم موجود است. ممکن شخص دیگری را در نظر بگیرید؟"؛ باز همین دو نفر به وکالت همه گفتند: "نه، ما شما را به پادشاهی خود قبول میکنیم."؛ در این وقت سپه سالار کمی عقب رفته با برادر ها و هیئت که همرايش بود، مثل محمد گل خان و الله نواز خان سرگوشی کردند و بعد از یک دو دقیقه سرگوشی پس آمدند و بمردم [حاضرین] گفتند: "در صورت اصرار شما من پادشاهی شما را قبول کردم." بعداً پرسیدند راجع به محمود سامی و محمد ولی خان شما چه نظریه دارید؟"، باز هم همین دو نفر که عبارت اند از فیض محمد خان زکریا و غلام محمد خان وردک باشند، گفتند: "هردویش را بکشید!"؛ نادرشاه فرمود که: "جرم محمود سامی زیاد است، اگر کشته شود درست است، اما محمد ولی خان به همان اندازه جرم ندارد، بهتر میشود که هشت سال حبس شود؛"؛ باز هم همین دو نفر گفتند: "فرموده اعلیحضرت را قبول کردیم."؛ بعد از آن اعلیحضرت از سلام خانه تشریف بردند.»

با این شکل و شیوه سپه سالار محمد نادر خان بتاريخ 23 میزان 1308 - مطابق 16 اکتوبر 1929 سلطنت خود را اعلام و برادران خود را به مقام ها عالییه دولت گماشتند - محمد عزیز خان [پدر محمد داود خان و محمد نعیم خان] را به حیث سفیر در جرمنی، محمد هاشم خان را به صدارت عظمی و مارشال شاه ولی خان را به سفارت در لندن، شاه محمود خان را به حیث وزیر دفاع [حربیه]، [فیض محمد خان زکریا را وزیر خارجه و محمد گل خان را وزیر داخله] مقرر نمودند و محمد صادق مجددی را سفیر در مصر و برای برادر بزرگ شان در "قلعه جواد" چهاردهی زمین بخشیدند، ملا های سرشناس را در جمعیت العلما شامل و برای شان معاش تعیین کردند و امر نمودند تا مکاتب ذکور مجدداً باز گردند، به جز از مکتب نسوان. (تا اینجا مطالب مهم تاریخی فوق از فصل اول از صفحه 3 الی 36 کتاب اقتباس و گرفته شده است)

### نحوه اخذ بیعت به شهزاده محمد ظاهر:

در فصل دوم کتاب باز هم دگر جنرال عبدالرزاق خان چشم دید خود را از چگونگی اخذ بیعت عسکری به شهزاده محمد ظاهر پس از شهادت پدرش بروز 16 عقرب 1312 (مطابق 24 نوامبر 1933) چنین بیان میکند: «در این وقت ما یکعده افسران قوای هوائی، درحالیکه محمد احسان خان قوماندان هوائی هم موجود بود، والیبال میکریم [در میدان هوائی

قدیمی در شیرپور]. یکنفر صاحب منصب به سواری بایسکل آمد با احسان خان قوماندان هوایی سرگوشی کرد. قوماندان هوایی رو بطرف ما کرد و گفت: "امروز والیبالی را معطل کنید، زیرا سپه سالار صاحب ما و شما را به کلوپ عسکری [ساحه مقابل میدان هوایی سابقه] خواسته و به سرعت باید بطرف کلوپ عسکری برویم." بعضی به سواری بایسکل و بعضی که بایسکل نداشت، احسان خان به موتر خود آنها را برداشت تا که به کلوپ عسکری رسیدیم. پیش از رسیدن ما یک تعداد صاحب منصبان از وزارت حربیه و هم یک تعداد از قلعه جنگی رسیده بودند، اما چون رخصتی بود، بسیار صاحب منصبان از وزارت به خانه های خود رفته بودند و تعداد موجود که بیشتر از دو تا سه صد نفر بود، بمقابل سمت شمال کلوپ عسکری همگی صف گرفته، ایستاده شدیم.»

او در ادامه می نگارد: «درین وقت یک موتر جیبی سربازان که دربین آن شاه محمود خان سپه سالار و محمدظاهر شاه موجود بودند، در مقابل قطعات صاحب منصب ها رسیدند. در اینجا یکی از جنرال ها تیاری و ولنگو گفتند. شاه محمود خان صاحب منصبان را خطاب کرده گفت که: "باکمال تأسف به شما می گویم که اعلیحضرت نادرشاه امروز از طرف یکی از طلاب به شهادت رسانیده شد. ما جمیع وزرا که در آنجا بودیم با کل مدعوین ظاهر شاه را به پادشاهی افغانستان قبول کردیم. حالا از شما صاحب منصب ها خواهش میکنیم شما هم ظاهرشاه را به حیث پادشاه افغانستان قبول کنید." به مجردی ختم این گفتار همگی با یک آواز گفتیم که ما اعلیحضرت ظاهر شاه را به پادشاهی قبول داریم. پس ازین قبولی از ما، موتر ها دور شده از کلوپ خارج شد و ما هم رخصت شده به خانه رفتیم.»

اکنون از گزارش یک شاهد عینی که هم در سلام خانه هنگام انتخاب اعلیحضرت محمد نادر شاه حضور داشت و نیز شاهد نحوه به اصطلاح اخذ بیعت به اعلیحضرت محمدظاهر شاه پس از شهادت پدرش از عساکر در کلوپ عسکری بود، واضح میشود که انتخاب هردو پادشاه یعنی پدر و پسر به شکلی صورت گرفته که در آن رأی مردم مطرح نبوده و محض در حضور یک عده شخصیت های منسوب به دولت اینکار انجام یافته، خاصاً در مورد بیعت به سپه سالار محمد نادرخان که همه کاره اتخاذ تمام تصمیم فقط دو نفر فوق الذکر بودند، بدون آنکه حتی از اعضای حاضر مجلس حق نمایندگی داشته باشند، چه رسد به نمایندگی از مردم.

### سخنی در مورد مشروعیت نظام:

در این ارتباط باید یادآور شد که جانشینی شهزاده محمد ظاهر بجای پدر شهیدش در مقام سلطنت افغانستان در نقاضت صریح با قانون اساسی نافذ آنوقت قرار داشت، طوریکه قانون اساسی سال 1309 ماده 5، فقره اخیر آن حکم میکند که: «ملت نجیب افغانستان متعهد میشوند که سلطنت افغانستان به خاندان این پادشاه ترقی خواه مملکت با انتخاب اعلیحضرت پادشاهی [محمد نادرشاه افغان] و اهالی ملت افغانستان انتقال میکنند» و در تبصره ذیل این ماده آمده است: «خاندان عبارت است از اولاد ذکورکبیر و برادر.» از آنجائیکه اعلیحضرت محمد نادرشاه آنآ شهید شدند، لذا نظر قبلی پادشاه در مورد جانشینی او (برطبق ماده 5 قانون اساسی) موجود نبود، پس یگانه راه قانونی برای تعیین جانشین پادشاه مراجعه به نظر «اهالی مردم افغانستان» بود که به آن وقعی گذاشته نشد و به نظر چند نفر آنهم «وزرا و دو تا سه صد نفر صاحب منصبان» اینکار صورت گرفت. اگر بعضی ها این کار را ناشی از حالت خاص «اضطرار» میدانند، باید گفت که همچو حالت خاص قطعاً در قانون اساسی پیشبینی نشده بود که برای این اقدام مجوز قانونی محسوب شود.

مطالب فوق را برای تداعی نظر کسانی آوردم که کودتای محمد داؤد خان را یک اقدام "غیر دموکراتیک" میخوانند، متأسفانه آنها فراموش کرده اند که نصب اعلیحضرت محمد ظاهر شاه به سلطنت مغایر به روحیه صریح قانون اساسی آنوقت انجام یافت و رسیدن اعلیحضرت محمد نادرشاه به سلطنت فقط در اثر یک اقدام فاتحانه نظامی بوقوع پیوست که تفاوتی چندان از یک کودتا نداشت، درحالیکه خودش در بیانیه خود از اعلیحضرت امان الله خان نام برد و قبلاً هم اظهار کرده بود که او برای اعاده مجدد سلطنت شاه قبلی داخل پیکار شده بود.

د پانو شمیره: له 6 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بڼي پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکي په څیر و لولئ

طوری که در نوشته های قبلی خود در ارتباط با موضوع مشروعیت رژیم ها عرض کردم که مشروعیت میتواند برطبق قانون بصورت قبلی از طریق مراجعه به آرای مردم یعنی انتخابات و یا ریفراندوم به میان آید و یا به شکل بعدی به این زعم که هرگاه در برابر یک رژیم جدید مردم صدای اعتراض و قیام جمعی را بلند نکنند و تغییر رژیم را خاموشانه وبدون برخورد جدی به شکل عادی با رضایت پذیرا شوند، این حالت میتواند به رژیم مشروعیت بخشد، چنانچه همین حالت مؤید مشروعیت بعدی سلطنت اعلیحضرات محمد نادرشاه و محمد ظاهرشاه گردید. در این ارتباط هرگاه به پس منظر کودتای 26 سرطان دقیقاً نظر اندازیم، واضح میشود که نه تنها در برابر آن ضدیتی علنی پدیدار نگشت، بلکه مردم از آن بطور کل استقبال کردند و نیز هرگاه این پس منظر را با دوره سلطنت اعلیحضرت محمد نادر شاه و در ادامه صدارت محمد هاشم خان مقایسه کنیم، دیده میشود که در آنوقت استبداد برای سرکوب مخالفان بسیار زیادتر و غیرقابل مقایسه با دوره جمهوری محمد داؤد خان بود؛ تعداد اعدام مخالفان در زمان داؤد خان برعلاوه میوندوال که بطور مرموز به شهادت رسید، فقط پنج تن از مشمولین آن گروپ تجاوز نکرد و تعداد زندانی های مخالف رژیم در دوران جمهوری به مقایسه دوره نادرشاهی و هاشم خانی بسیار کم و ناچیز بود.

این بحث را به خاطر کسانی مطرح کردم که دانسته و یا نادانسته از فقدان مشروعیت قانونی رژیم های گذشته سخن به میان نمی آورند و اما در برابر تغییر رژیم در اثر کودتای 26 سرطان بیرق عدم مشروعیت را بلند میکنند. آنها باید از یاد نبرند که بیشترین پادشاه گردشی ها در تاریخ کشور از مجرای جنگ و توسل به قوت نظامی صورت گرفته و رأی مردم در آن کمتر دخیل بوده است، ولی آنها مشروعیت خود را در قبال رضایت بعدی مردم کسب کرده اند، چنانچه در مورد سلطنت دو پادشاه قبلی مثال داده شد. کسانی که از "دیموکراسی" بطور "آرمان گرایانه" (ایده آلیستیک) و از نقش رأی مردم صحبت میکنند، باید اعتراف کنند که این نهال مثمر در زمین سنگلاخ چانس نمو ندارد، چنانکه در ظرف همین چند سال اخیر با موجودیت قانون اساسی و ادعاهای "دموکراسی" دیده میشود که رأی مردم در تشکیل نظام و بقدرت رسانیدن اشخاص در راس دولت نقش نداشته و دست های مرئی و نامرئی بنام مردم اما برطبق مرام خود آنرا بر مردم تحمیل کرده است. اینجاست که ادعای های "آرمان گرایانه" ولو منطقی، از واقعیت های عینی فاصله میگیرند و برای عملی کردن یک هدف ایجاب میکند که از آسمان تخیل به زمین واقعیت ها فرود آمد.

( ادامه دارد )

د پانو شمیره: له 7 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرولو مخکي په څیر و لولئ